

○ نادره جلالی

شهر رجب سنه مذکور به دیار ری و شهریار رسید و چون اردوی گردون شکوه در حوالی فیروزکوه بود عریضه به پایه سریر اعلی فرستاده، صورت عروض ساکنان سده جلالت مناط رسانید.

حضرت شاه عالمیان چون بر وصول فقیران به دیار ری مطلع گشت خلعت خاصه مصحوب شخصی معتبر از برای فقیر فرستاد که چون از راه دور آمده‌اید به باب‌الجنة قزوین روید و چند روزی استراحت نمایید که موکب همایون در این ایام به عزم قشلاق متوجه آن طرف خواهد شد. حسب‌الاشاره العلیه از ری به جانب قزوین رفت. بعد از وصول به حوالی خطه مزبور سادات و اکابر و اشراف آن شهر به رسم استقبال بیرون آمده، شیوه غریب‌نوازی را مرعی داشتند و بعد یک ماه حضرت شاه خلافت پناه بر ظاهر شهر قزوین نزول اجلال فرمود و مهمانداران را به طلب اقمشه و سایر تبرکات که همراه بود تا موازی یک هزار تومان شاه عالمیان کشیده شد. حضرت شاه عالم‌گیر متوجه به حال فقیران شده تفقذات بسیار به ظهور رسانید.^۲

سپس ادامه می‌دهد:

«شاه طهماسب ازوی درباره احوال هند، کیفیت و کمیت حکام آن دیار سوالاتی را مطرح کرده و اطلاعاتی راجع به آن کشور و حکام آنجا به دست می‌آورد. همچنین نسبت به شاه طاهر که باعث تشیع نظامشاه و سبب ربط و التیام طرفین شده بود اظهار لطف نمود»^۳.

خورشاه یک سال و نیم در خدمت شاه طهماسب صفوی ماند و اکثر اوقات در مجلس او حاضر می‌شد و در بعضی سفرها جزء ملازمین رکاب بود که شرح حالات و واقعات و مشاهدات خود را در طی آن ایام ذکر کرده است. از جمله: آمدن برادر پاشا آچق (والی گرجستان) به قزوین و شکایت وی از قرقره (از حکام محلی گرجستان) و درخواست کمک از شاه طهماسب جهت سرکوبی قرقره، دیگر از مخالفت القاس میرزا و...

مؤلف در اثر خود نظر شاه طهماسب را از قول خود او نسبت به القاس چنین بیان می‌کند:

«من هرگاه تاریخ تیموری می‌خواندم و به این بیت می‌رسیدم که:

شده شاهرخ هم‌رهش در مصاف

بسان دو شمشیر در یک غلاف
می‌گفتم من و القاس این حال داریم. من او را از تمامی برادران و فرزندان دوست‌تر می‌داشتم. قبل از این که یاغی شود گفته بودم که در مشهد معلی دویست و پنجاه تومان به سادات و صلحا و اتقیا به رسم قرض بدهند و تا القاس در حیات باشد آن را از ایشان نگیرند تا آن جماعت در آن آستان ولایت آشیان به دعا،

شاه اسماعیل اول، با تأسیس سلسله صفوی در ۹۰۶ ه. ق، فصل تازه‌ای در تاریخ ایران گشود. وی با تشکیل سلسله قدرتمند صفوی توانست وحدت ملی ایران را پس از گذشت سالیان دراز دوباره احیا کند و مذهب شیعه را رسمیت بخشد و از همه مهمتر اینکه سلسله قدرتمندی را پی‌ریزی نماید که تا حدود دویست و چهل و دو سال بعد از او در ایران تداوم یابد.

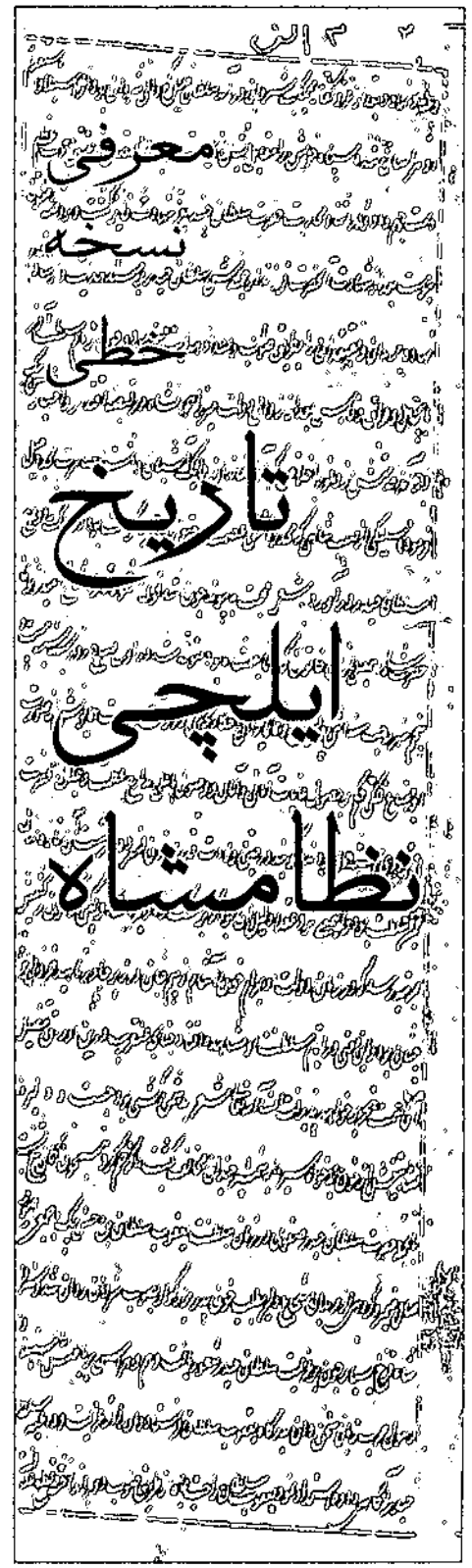
علاوه بر این‌ها، در همین عصر بود که روابط خارجی ایران با دیگر کشورها توسعه یافت. این روابط از جهات گوناگون همچون تجارت و مسایل سیاسی در راستای مبارزه با قدرت عثمانیان اهمیت داشت. اما در این میان روابط فرهنگی نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود که این که ارتباط فرهنگی با عثمانی، ازبکان و هند گسترش بیشتری پیدا کرد. نحوه عملکرد پادشاهان صفویه یعنی سخت‌گیری در کمک‌های مالی و برخورد با عقاید مذهبی نسبت به اهل علم و ادب، خود به روند مهاجرت این افراد به هند بیشتر و به عثمانی کمتر، دامن زد. از سوی دیگر تشویق‌ها و زرافشانی‌های دولت‌گورکانی هند نیز این کشور را پناهگاه اهل ذوق و ادب، منشیان و نویسندگان ایرانی کرد. یکی از ایرانیانی که به هند پناه برد، خورشاه بن قباد حسینی، نویسنده کتاب تاریخ ایلچی نظامشاه بود.

بنا به قول بداونی، مؤلف منتخب التواریخ، وی در ایران و شاید عراق عجم متولد شد. سپس به هند رفت و در زمرة تاریخ‌نویسان دربار برهان نظامشاه دکنی، پادشاه هندوستان (۹۱۶-۹۱۴ ه. ق) درآمد. خورشاه در مدت اقامت خود در هند، به شاه طاهر دکنی انجذانی پسر رضی‌الدین، از پیشوایان شیعه اسماعیلیه ارادت می‌ورزید و بعید نیست که خود هم همانند شاه طاهر و نظامشاه از شیعیان اسماعیلی بوده باشد.^۱

شاه طاهر دکنی از دانشمندان، شاعران و متکلمان عصر صفوی بود که به دربار شاه اسماعیل اول صفوی راه یافت ولی مخالفانش به سعایت از او نزد شاه صفوی پرداخته، از این رو شاه اسماعیل فرمان قتل او را صادر کرد. بدین ترتیب وی به ناچار به هند گریخت و سرانجام سبب شد که نظامشاه، پادشاه احمدنگر به مذهب تشیع بگردد.^۲

خورشاه در رجب ۹۵۲ ه. ق از جانب برهان نظامشاه و نیز به رسالت از طرف شاه طاهر دکنی، در مقام سفارت به دربار شاه طهماسب در قزوین رفت، به همین جهت به «ایلچی نظامشاه» معروف شد.

خورشاه در تاریخ خود در این باره می‌نویسد: «... در همان اوقات راقم حروف که از جانب والی هند نظامشاه به رسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه در



درازی عمر او قیام و اقدام نمایند، من با او در این مقام بودم.^۹
البته لازم به ذکر است که این مطالب را شاه طهماسب در تذکره خود ذکر کرده و ایلچی آن را از کتاب مذکور برگرفته است.
خورشاه همراه شاه طهماسب سفری به گرجستان و شروان و نیز به نواحی داخلی ایران چون گیلان و

مازندران نیز کرد. بنا به گفته خود وی، ملاقاتی هم با آقا محمد و آقا رستم روزافزون داشته است. وی در این باره می نویسد: «بدر و پسر از صفات ذمیمه خصوصاً عجب و تکبر خالی بودند و با طبقات انسان سلوک پسندیده می نمودند. رقم این ارقام به صحبت ایشان مشرف گشته بود.»^{۱۰} همچنین به ذکر آثار خیر آقا محمد روزافزون (ساخت مدرسه، رباط و...) می پردازد.
خورشاه تا نوزده سال بعد یعنی تا سال ۹۷۱ ه. ق در ایران روزگار گذراند و سرانجام به هند بازگشت و به دربار قطب شاه (۹۵۷-۹۸۹ ه. ق) از پادشاهان قطب شاهیان گلکنده رفت و کتاب معروف خود تاریخ ایلچی نظامشاه را که تا آخرین روزهای حیات سرگرم تألیف آن بود به نام پادشاه

کتاب شاه طایر و خیر آقا محمد و آثار مملو ۱۳۷۹

خورشاه بن قباد حسینی، نویسنده کتاب تاریخ ایلچی نظامشاه... در ایران و شاید عراق عجم متولد شد، سپس به هند رفت و در زمره تاریخ نویسان دربار برهان نظامشاه دکنی، پادشاه هندوستان (۹۱۶-۹۱۴ ه. ق) درآمد

گرجستان، ۷. ذکر سلطنت اسماعیلیه، ۸. ذکر سلطنت آل سلجوق، ۹. ذکر حکومت ملوک نیمروز، ۱۰. ذکر ملوک کرت، ۱۱. ذکر حکومت اتابکان، ۱۲. ذکر سلطنت خوارزمشاهیان، ۱۳. ذکر سلطنت قراختانیان. مقاله چهارم شامل چهار گفتار است:

۱- ذکر نسب سلاطین ترکستان، ۲. ظهور چنگیز و اولاد و اتباع او که بر بلاد ترکستان و ماوراءالنهر حکمرانی کردند، ۳. ذکر سلطنت هولگو و حمله او به ایران و حکومت اولاد او در آنجا، ۴. ذکر آل مظفر.

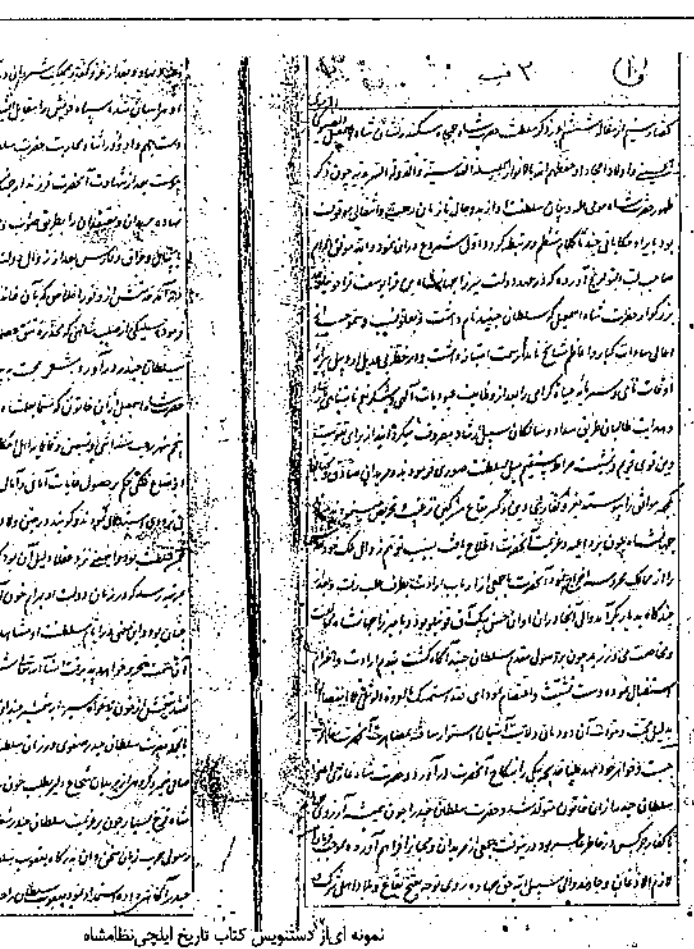
مقاله پنجم حاوی سه گفتار است:
۱- خروج امیر تیمور گورکان و بیان اولاد او، ۲. ذکر سلطنت شاهرخ و اولاد او، ۳. ذکر سلطنت و پادشاهی بقیه اولاد تیمور.

مقاله ششم در ۵ گفتار است:
۱. ذکر سلاطین قراقویینلو، ۲. آق قویینلو، ۳. ذکر سلطنت شاه اسماعیل اول، ۴. ذکر سلطنت شاه طهماسب، ۵. ذکر ملوک طبرستان، ۶. ذکر پادشاهان روم و بیان سلطنت ایشان بر سبیل ایجاز.

مقاله هفتم در باب سلاطین هندوستان که در زمان اسلام قدم بر سریر سلطنت آن دیار نهاده اند و مشتمل بر ۵ گفتار است:
۱. ذکر سلاطین دهلی و توابع، ۲. در بیان پادشاهی طبقه افغان در دارالملک دهلی و آن حدود، ۳. ذکر سلاطین خلجی که

در بلاد بنگاله و هند علم پادشاهی برافراشته اند و انقراض آنان، ۴. ذکر ایالت و پادشاهی حکام گجرات، ۵. ذکر سلاطین بهمنی که در مملکت دکن رایت ایالت برافراشته اند و بیان انقراض آنان.

خورشاه اثر خود را بعد از بیان وضع دکن و اوضاعی که بعد از مرگ محمودشاه ثانی و سلطنت بهمنیان تا حدود ۹۳۲ و ۹۳۳ ه. ق و تقسیم ممالک آنها بین امرای پنج گانه اشان یعنی نظام الملک، عادل خان، قطب الملک، عمادالملک و قاسم برید که به ترتیب پادشاهی هایی تشکیل دادند.
نظامشاهیان در احمدنگر؛ عادل شاهیان در بیجاپور؛ قطب شاهیان در گلکنده؛ عمادشاهیان در برار؛ برید شاهیان در بیدار، به اتمام می رساند.^{۱۱}
خورشاه کتاب خود را با زبانی ساده و به دور از



نمونه ای از دستنویس کتاب تاریخ ایلچی نظامشاه

۱- تولد حضرت محمد (ص)، بعثت، غزوات و سایر وقایع تا زمان فوت پیغمبر (ص).
۲- شرح خلافت اصحاب و وقایع ایشان بر سبیل اجمال.
۳- خلافت علی (ع) و بیان امامت ائمه اثنی عشر.
۴- وقایع بنی امیه، ظهور مختار ثقفی و هجوم شیعیان و آشوب هایی که در آن هنگام رخ داد.
۵- خروج ابومسلم خراسانی و استیلای ایشان و تأسیس سلسله بنی عباس.
مقاله سوم دربردارنده ۱۳ گفتار است:
۱- ذکر حسین بن طاهر ذوالیمینین و اولاد او، ۲- پادشاهی آل لیث، ۳. ذکر سلطنت سامانیان و بیان حال قابوس بن وشمگیر، ۴. سلطنت آل بویه، ۵. ذکر سلطنت ملوک سبکتگین، ۶. ذکر ملوک غور و

مذکور به رشته تحریر درآورد و سرانجام در ۲۵ ذی قعدة ۹۷۲ ه. ق در گلکنده درگذشت.^{۱۲}
چنان که گذشت او مؤلف تاریخ ایلچی نظامشاه است که در واقع تاریخی عمومی است از آغاز آفرینش تا زمان خود مؤلف، مشتمل بر هفت مقاله، که هر مقاله خود شامل چندین گفتار است. مؤلف در مقدمه اثر به ذکر و حمد خدا پرداخته و سپس سبب آفرینش را بیان می دارد.^{۱۳}
مقاله اول به ۵ گفتار تقسیم می شود:
۱- ذکر ملوک عجم و سلطنت پیشدادیان، ۲. ذکر سلطنت کیانیان، ۳. ذکر اسکندر و سقوط اشکانیان، ۴. ذکر ساسانیان، ۵. ذکر ملوک یمن و قصه اصحاب فیل و بیان حکومت قیصره روم بر سبیل اجمال.
مقاله دوم مشتمل بر ۵ گفتار است:

تکلف به رشته نگارش درآورده است مگر در قسمت‌هایی که از منابع دیگر استفاده و نقل کرده که خود در اثرش نام آنان را ذکر می‌کند. وی از منابعی چون حبیب‌السیبر، لب‌التواریخ، عیون‌التواریخ، فتوحات و واقعات شاه طهماسب، روضة‌الصفاح ۳، شهنشاه‌نامه، تاریخ‌گزیده، ظفرنامه،

جهان‌آراء، تاریخ طبری، تاریخ فیروزشاهی، مجمع‌الروایات و مختصر بیضاوی، جوامع الحکایات و جامع‌التواریخ جلالی، روضة‌الشهداء، عمدة الطالب و فصول مهمه، بحر مناقب و کشف‌الغمة و... در تألیف اثر خود بهره جسته است.

همچنین خورشاه در لابلائی اثر خود به نقل مطالبی اشاره می‌کند که خود به گوش خویش از شاه صفوی یا رجال معاصر خود شنیده است.^{۱۱} بطور مثال درباره قتل میرزا شاه حسین اصفهانی به دست شاه قلی رکابدار به نقل حکایتی از زبان شاه طهماسب می‌پردازد:

«محرر این اجزا این حکایت را از الفاظ گهربار در نثار حضرت شاه عالم مدار شاه طهماسب استماع نمود که می‌فرمود در آن روز من بر جانب یمین میرزا نشسته بودم که ترکان خونخوار با تیغ‌های آبدار بر سر میرزا ریختند و چون اهل مجلس به هم برآمدند، اسدیگ قزوبنی مهماندار در

آن حال مرا بر دوش خود نشانیده، از مجلس بیرون برد و میرزا را در یک آن پاره‌پاره ساختند.»^{۱۲} یا «راقم این حروف از حضرت شاه‌طاهر رحمة‌الله تعالی شنید که می‌گفت: سیدشریف عاقبت به استدعای من، آن نشان را توقیع کرد و سیدجمال‌الدین بعد از اتمام نشان به طرف سمنان رفت.»^{۱۳}

همچنین ماده تاریخ فوت شاه اسماعیل اول صفوی را از قول شاه طاهر چنین می‌نویسد:

شاه عجم وارث اورنگ جم یافت چو از ملک جهان انقطاع

گفت قضا از بی تاریخ او شاه جهان کرد جهان را وداع^{۱۴}

اما اهمیت تاریخ ایلچی در قسمت مربوط به هند،

خورشاه یک سال و نیم در خدمت شاه طهماسب صفوی ماند و اکثر اوقات در مجلس او حاضر می‌شد و در بعضی سفرها جزء ملازمین رکاب بود که شرح حالات و واقعات و مشاهدات خود را در طی آن ایام ذکر کرده است



شاه عباس اول (عکس از سفرنامه شاردن)

تاجلو خانم، زن شاه اسماعیل و دیگر، امتناع شاه قوام‌الدین نوریخس از مصاهرت با شاه را باید ذکر کرد. می‌دانیم تاجلو خانم از طایفه موصلو بود که در ایام فترت ترکمانان آق قویونلو همراه اقربا و اقوام خود به مملکت امیرحسین کپچلاوی که از امنیت و رفاه برخوردار بود، رفت. هنگامی که قلعه استا فتح شد،

شاه صفوی در میان اسیران، نظرش به آن خاتون افتاد. از این رو، وی را به یکی از معتمدین درگاه سپرد و دیری نپایید که با او عقد ازدواج بست. از آن پس این بانو به تاجلو خانم شهرت یافت و منظور نظر عاطفت و احسان شاه صفوی گشت تا جایی که اگر برای هریک از امرا و وزرا یا ارکان دولت مشکلی پیش می‌آمد یا مغضوب نظرشاهی می‌گشت بدو متوسل می‌شد. تاجلو خانم در افاضة خیرات و اشاعه حسنات سعی وافر داشت. با مرگ شاه اسماعیل و جلوس شاه طهماسب بر سریر قدرت، بر اثر سعایت بدخواهان، شاه صفوی بر او غضب کرد (۹۴۶ ه. ق) و سرانجام در همان سال به قتل رسید. مؤلف تاریخ ایلچی در این باره می‌نویسد:

«قضیه فوت تاجلو خانم چنانست که در سال نهصد و چهل و شش حضرت شاه دین‌پناه شاه طهماسب بعد از بازگشتن از مهم روم، آن

حضرت را بنا بر افساد اهل فساد گرفته، اسباب و اموال و زربانش به تمام از او اخذ نموده، او را از روی غضب سوار شتر، به دارالملک شیراز فرستادند و در آن زمان قاضی خان حاکم شیراز و میرزاعلی اصفهانی وزیر بود. خانم را که آوردند هیچکس از اکابر به غیر خواجگی صاعدی استقبال نمود. محلی که خواجگی در زاویه منصوربگی به آن علیا حضرت رسید، آن حضرت از دیدن خواجگی و احوال خود به آن نوع آب حسرت در دیده آورده، خواجگی را فرمودند که شما زود به منزل خود روید که ناگاه بدین سبب، آزاری به شما نرسد و خود با موکلان متوجه خانه قاضی خان [تکلوا] شدند. در آن وقت قاضی خان در ریشهر به جنگ سلطان حسن رفته بود و میرزا علی در اردوی همایون تشریف داشت.

درباره تاریخ شاهان دکن است که مطالب بالنسبه جدیدی بیان می‌دارد و از آنجا که مؤلف خود ابتدا با نظامشاهیان و سپس قطب شاهیان روابط نزدیک داشته کتابش از اهمیت و ارزش بسیاری برخوردار است. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که در بخش‌های دیگر تاریخ هند، اغلاط فاحشی به چشم می‌خورد و اطلاعات دقیقی به خواننده عرضه نمی‌دارد. گواه این مدعا تواریخ ذکر شده در باب سلطنت پادشاهان هند است که با مراجعه به منابع دیگر به خوبی می‌توان به اشتباهات مؤلف پی برد. اما در بخش صفویه نیز این اثر حاوی نکات تازه‌ای است که در منابع دیگر به این تفصیل و صراحت از آنها سخن به میان نیامده است. از آن جمله قسمت مربوط به سرنوشت

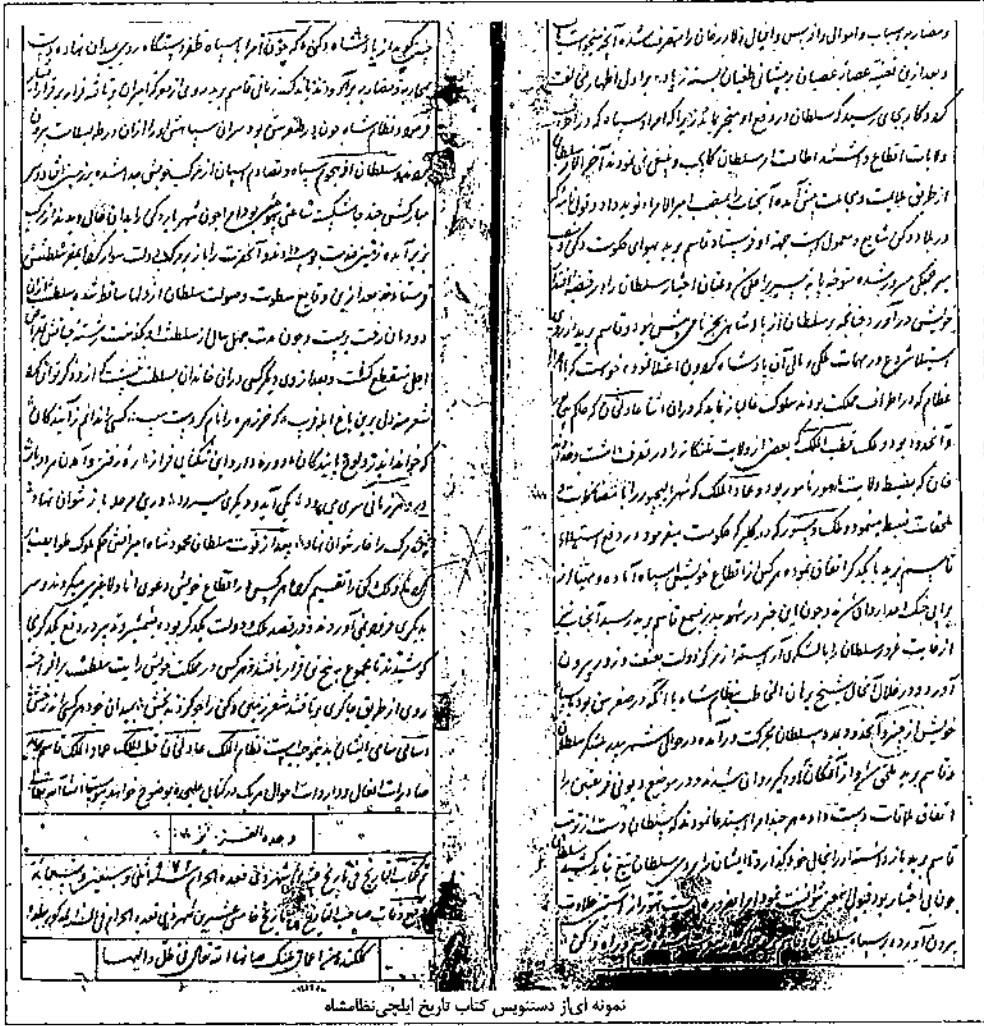
خورشاه تا سال ۹۷۱ هـ. ق در ایران روزگار گذراند و سرانجام به هند بازگشت و به دربار قطب شاه (۹۸۹-۹۵۷ هـ. ق) از پادشاهان قطب شاهیان گلکنده رفت و کتاب «تاریخ ایلچی نظامشاه» را که تا آخرین روزهای حیات سرگرم تألیف آن بود به نام پادشاه مذکور به رشته تحریر درآورد و سرانجام در ۲۵ ذیقعد ۹۷۲ هـ. ق در گلکنده درگذشت

کتاب «تاریخ ایلچی نظامشاه»
در واقع تاریخ عمومی است از آغاز آفرینش
تا زمان خود مؤلف

زن قاضی خان از جانب خود آن، مهدعلیا را در بالاخانه با یک کنیز چرخس جای داد. نهایت خدم و نگاهداشت به جای می آورد. در این اثنا قاضی خان قلعه ریشهر را گرفته، حسن سلطان را به دست آورده، عریضه به

رو، شاه طهماسب از وی رنجیده خاطر شد و از منزل او بیرون رفت و عاقبت وصلت مذکور با شاه نورالدین واقع شد. اما شاه طهماسب در حین مراجعت از سفر خراسان بر شاه قوامالدین نوربخش غضب کرد و او را دستگیر ساخت و بعد از اخذ اموال، وی را به قلعه النجق فرستاد و دیگر کسی او را ندید. ۱۵
بی نوشت ها:

- ۱- صفاء، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، انتشارات فردوسی، چ ۶، ۱۳۷۲، ص ۱۶۵۴
- ۲- گلچین معانی، احمد: کاروان هند، ج ۱، انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، ۱۳۶۹، صص ۷۹۱-۸۰۲ و نیز بنگرید به رازی، هفت اقلیم، ج ۳، صص ۲۰۷-۲۰۳.
- ۳- خورشاه بن قباد حسینی: تاریخ ایلچی نظامشاه، ص ۷. (نسخه خطی کتابخانه بریتانیا با شماره ADD-۳۳۵۱۲ که میکروفیلم آن به شماره ۱۲۷۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. این نسخه در ۱۲۲ برگ ۲۳ سطری به خط نستعلیق تحریر و تاریخ ذی قعد ۹۷۲ (۱۵۶۵) را داراست.
- ۴- همان، ص ۱۱
- ۵- همان، ص ۷۲
- ۶- همان، ص ۹۶
- ۷- ریو، فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۱، ص ۱۰۷
- ۸- همان، ص ۱۰۸
- ۹- صفاء، همان کتاب، ص ۱۶۵۹
- ۱۰- خورشاه، همان، ص ۲۰، ۳۱، ۳۳، ۵۷ و بنگرید به ریو، همان، ص ۴۶
- ۱۱- همان، ص ۴۶
- ۱۲- همان، ص ۳۸
- ۱۳- همان، ص ۴۷
- ۱۴- همان، ص ۲۷
- ۱۵- همان، صص ۶۶-۶۵



نمونه ای از دستنویس کتاب تاریخ ایلچی نظامشاه

سریر اعلای شاهی نوشت. حضرت شاه عالم پناه خلعت خاصه و اسب و یراق همراه میرزا علی وزیر [جهت قاضی خان فرستاد] و او را با حسن سلطان به درگاه عالم پناه طلب فرمودند تا رسیدن میرزا علی از اردو به شیراز [ناخوانا] از ریشهر به شیراز رسیده بود. القصه میرزاعلی خلعت و اسب و باقی آنچه شاه عالم پناه طلب کرده بود [ناخوانا] و ایشان را متوجه اردو ساخت. در این اثنا روزی در شیراز شهرت یافت که حضرت خانم را [مسموم کرده اند]. بعد از تفحص چنین معلوم شد که میرزا علی از اردو قدری زهرتاب خریده، که آن را در طعام، بخورد آن قاضی خان آن را به حرم خود داده، زهر را در

کتاب تاریخ و جغرافیا ایران و آذربایجان ۱۳۷۹

نوربخش از وصلت با خواهر شاه طهماسب نیز از جمله مسائلی است که فقط مؤلف تاریخ ایلچی بدان اشاره کرده و در هیچ یک از منابع صفوی سخنی از آن به میان نیامده است. ایلچی در این باره می نویسد: «چون شاه طهماسب در ۹۳۳ هـ. ق از تبریز عزم یورش خراسان کرد، در نواحی ری و شهریار، شاه قوام الدین نوربخش شرایط مهمانداری و مراسم خدمتکاری به جای آورد و پیشکش ها نمود. شاه طهماسب در این ایام تصمیم گرفت که همشیره خود را که از مظفر سلطان جدا شده بود، در سلک ازدواج شاه قوام الدین درآورد. اما چون شاه قوام الدین خود را لایق آن رتبه و شان ندانست از قبول آن امتناع کرد. از این

کار آن حضرت کناد و خود از شیراز سوار شده آن عورت بعد از [ناخوانا] شربتی کرده جهت آن حضرت برده، ایشان آن را گرفته دانسته اند که چیست. دو رکعت نماز گذارده، آن کنیزک ترک را طلییده اند و گفت: می خواهم همانطور که در این دنیا با هم بودیم در سفر آخرت نیز به ما موافقت نمایی و به اتفاق آن طعام [خوردند] و رخت از این عالم فانی به سرای جاویدان کشیدند. فاما از عجایب و غرایب احوال آن که زن قاضی خان که آن شربت آماده کرده بود، روز سیم وفات یافت و بعد از ده روز قاضی خان در راه اردو به اصفهان نرسیده مرد و هنوز چهلم آن حضرت نرسیده بود.»^{۱۱}
چنان که گذشت مسئله امتناع شاه قوام الدین